

## چرا غرب مقصر بحران اوکراین است؟ خیال‌واهی لیبرال‌ها که پوتین را وادار به واکنش کرد.

نویسنده: جان مرشایمر<sup>۱</sup>

ترجمه پارسا زنگنه

بحران اوکراین را به فراخور عقلی که در غرب حاکم است، می‌توان یک‌سره به تجاوز روسیه نسبت داد. [عموماً] استدلال می‌شود که ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، کریمه را از روی میلی دیرینه مبنی بر احیای امپراتوری شوروی به روسیه الحاق کرد و این شاید در نهایت گریبان‌گیر تمام خاک اوکراین و سایر کشورهای اروپای شرقی نیز شود. بر اساس همین دیدگاه، برکناری ویکتور یانکوویچ، رئیس‌جمهور اوکراین در فوریه 2014 هم صرفاً برای پوتین یک بهانه بود تا او تصمیم بگیرد برای تصرف بخشی از خاک اوکراین به نیروهای روسیه فرمان آتش دهد. **اما این روایت اشتباه است:** آمریکا و متحدانش در اروپا مسئول بخش اعظم این بحران هستند: گسترش ناتو ریشه اصلی این اغتشاش است: استراتژی خارج کردن اوکراین از کانون روسیه و تلفیق کردن آن با غرب. و همزمان با این، گسترش اتحادیه اروپا به سمت شرق و حمایت غرب از جنبش دموکراسی‌خواه در اوکراین - با شروع انقلاب نارنجی در سال 2004.

از اواسط دهه 1990، رهبران روسیه سرسختانه با گسترش ناتو مخالفت کردند. آنها در سال‌های اخیر به صراحت اعلام کردند تا زمانی که این امکان وجود دارد که همسایه مهم استراتژیک‌شان (اوکراین) تبدیل به یک برج غربی شود، دست‌بردار ماجرا نخواهند شد. برانداختن غیرقانونی رئیس‌جمهور اوکراین که طرفدار روسیه بود و به صورت دموکراتیک نیز انتخاب شده بود - و پوتین به درستی آن را «کودتا» عنوان کرد - برای پوتین آخرین نقطه‌ی تحمل بود. در نتیجه او با تصرف شبه جزیره کریمه این براندازی را پاسخ داد. در واقع پوتین می‌ترسید که کریمه روزی میزبان پایگاه دریایی ناتو شود. به همین دلیل او برای بی‌ثبات کردن اوکراین دست از تلاش برداشت. تلاش پوتین تا زمانی ادامه یافت که اوکراین برای پیوستن به غرب دست از اقدامات خود برداشت. این واکنش تند پوتین نباید تعجب‌آور باشد. به هر حال غرب پا به حیاط خلوت روسیه گذاشته بود و این اقدام استراتژیک اصلی روسیه را تهدید می‌کرد (نکته‌ای که پوتین مؤکداً و مکرراً به آن اشاره می‌کرد).

رهبران در ایالات متحده و اروپا در نتیجه‌ی رویدادها غافل‌گیر شده‌اند، آن هم به این دلیل که درباره‌ی سیاست بین‌الملل بر یک دیدگاه پرعیب‌وایراد تأکید دارند: اصول لیبرال. آنها متمایل به این باورند که منطق رئالیسم آنچنان مرتبط و متناسب با قرن بیست و یکم نیست. گذشته از این می‌توان اروپا را مبتنی بر اصول لیبرال، تمام‌وکمال و آزاد نگه داشت. اصولی نظیر حاکمیت قانون، همبستگی اقتصادی و دموکراسی.

اما این طرح بزرگ‌شان در اوکراین به خطا رفت. آنچه را که بحران اوکراین مدلل می‌کند این است که واقع‌گرایی سیاسی<sup>۲</sup> همچنان یک مفهوم مرتبط است - و دولت‌هایی که آن را نادیده می‌گیرند به این خاطر است که چنین مفهومی را برای خود یک خطر

<sup>1</sup> John Joseph Mearsheimer (University of Chicago): مرشایمر استاد علوم سیاسی و حقوق بین‌الملل در دانشگاه شیکاگو است. او همچنین دارای سابقه خدمت نظامی در نیروی هوایی ایالات متحده آمریکا است. وی از پیروان رویکرد رئالیسم در روابط بین‌المللی به حساب می‌آید. رویکردی که بر وجه رقابتی و ستیزه‌جویانه روابط بین‌الملل تأکید ورزیده و همچنین بر عاملیت دولت-ملت‌ها اصرار دارد. رئالیست‌ها (در روابط بین‌الملل) اغلب نقش نهادهای دیگر از جمله نهادهای فرا-ملیتی را در روابط بین‌الملل کم‌اهمیت‌تر از دولت به حساب می‌آورند. بر مبنای پیش‌فرض‌های این رویکرد دولت‌ها در روابط بین‌الملل باید بر مبنای منافع ملی کشور خود عمل کرده و در مواجهه با دیگر دولت‌ها نیز برحسب مقتضیات منافع طرف مقابل و نه ایده‌ها خود رفتار نمایند، بنابراین ریشه و بنیاد روابط بین کشورها رئال پولتیک و واقعیات زمین بازی است.

خاص ارزیابی می‌کنند. رهبران ایالات متحده و اروپا دست به یک اشتباه زدند: تلاش برای تبدیل اوکراین به یک دژ مأمین غربی در مرز روسیه. اکنون که عواقب این تلاش آشکار شده‌است، ادامه‌دادن به این سیاست نامشروع<sup>۳</sup> اشتباه بزرگتری خواهد بود.

## اهانت غربی

با پایان یافتن جنگ سرد، رهبران شوروی ترجیح دادند که نیروهای ایالات متحده در اروپا و ناتو دست نخورده باقی بمانند، آرایشی که آنها فکر می‌کردند آلمان بازمتحدشده را آرام و صلح‌جو نگه خواهد داشت. اما هم رهبران شوروی و هم جانشینان روسی آنها بعد از فروپاشی اتحاد، لازم نمی‌دانستند که ناتو بزرگتر شود، و همچنین تصور می‌کردند که دیپلمات‌های غربی دل‌نگرانی‌های آنها را در این مورد خاص درک کرده‌اند. اما از قرار معلوم دولت کلینتون به نقطه‌ی مخالف دل‌نگرانی روس‌ها می‌اندیشید. و همین باعث شد که در اواسط دهه 1990، به‌منظور گسترش یافتن ناتو، دست‌بردن به اقدامات متهورانه را آغاز کرد.

در نتیجه، راند اول گسترش یافتن ناتو در سال 1999 آغاز شد: جمهوری چک، مجارستان و لهستان به ناتو پیوستند. راند دوم در سال 2004: بلغارستان، استونی، لتونی، لیتوانی، رومانی، اسلواکی و اسلونی. این در حالی اتفاق افتاد که مسکو از همان ابتدا به شدت از [این گسترش] شاک‌ی شد. به عنوان مثال، رئیس‌جمهور روسیه، بوریس یلتسین، در جریان بمباران ناتو در سال 1995 علیه صرب‌های بوسنی چنین گفت: «این اولین نشانه‌ای است که وقتی ناتو دقیقاً به مرزهای فدراسیون روسیه می‌رسد، چه اتفاقی می‌افتد [...] آتش جنگ می‌تواند در سراسر اروپا منتشر شود». اما روس‌ها آن موقع ضعیف بودند و در نتیجه منحرف کردن مسیر جنبش ناتو به سمت شرق برای آنها میسر نبود. البته این جنبش برای آنها چندان هم تهدیدآمیز به نظر نمی‌رسید، زیرا هیچ یک از اعضای جدید ناتو با روسیه مرز مشترک نداشتند، مگر کشورهای کوچک حوزه دریای بالتیک.

ناتو پس از آن به شرق می‌نگریست. در نشستی که در آوریل 2008 در بخارست برگزار شد، ناتو پذیرش اتحاد مطرح‌شده توسط گرجستان و اوکراین را مورد بررسی قرار داد. دولت جورج بوش از انجام این کار حمایت کرد. اما فرانسه و آلمان از ترس اینکه چنین اقدامی دشمنی روسیه را نسبت به آنها برانگیخته خواهد کرد، با آنچه مطرح شده بود مخالفت کردند. اما در پایان اعضای ناتو به یک مصالحه رسیدند: ناتو به صورت رسمی پروسه‌ی عضویت اوکراین و گرجستان را آغاز نکرد، اما بیانیه‌ای صادر کرد و در آن خواسته‌ی کشورهای گرجستان و اوکراین را تایید کرد و با جسارت اعلام کرد: «این کشورها در آینده به عضویت ناتو در خواهند آمد». اما مسکو نتیجه را بسیار جدی‌تر از یک بیانیه‌ی مصلحتی دانست. الکساندر گروشکو، معاون وزیر امور خارجه وقت روسیه، گفت: «به عضویت درآمدن گرجستان و اوکراین در اتحاد ناتو یک اشتباه استراتژیک بزرگ است که برای امنیت پان-اروپایی عواقب سنگینی را در پی خواهد داشت». پوتین بلافاصله گفت پذیرش این دو کشور در ناتو یک «تهدید مستقیم» برای روسیه است. **در همان روزها یک روزنامه‌ی روسی چنین گزارش داد: «پوتین در حین صحبت با بوش به صراحت اشاره کرده‌است که اگر اوکراین در ناتو پذیرفته شود، دیگر کشوری به اسم اوکراین روی نقشه وجود نخواهد داشت».**

حمله روسیه به گرجستان در اوت 2008 بیانگر عزم راسخ پوتین برای جلوگیری کردن از پیوستن گرجستان و اوکراین به ناتو بود. میخائیل ساآکاشویلی، رئیس‌جمهور گرجستان، که به وارد کردن کشورش به اتحاد ناتو عمیقاً مقید بود، در تابستان 2008 تصمیم گرفته بود دو منطقه جدایی‌طلب یعنی آبخازستان و اوستیای جنوبی را مجدداً الحاق کند. اما پوتین به دنبال این بود که گرجستان را ضعیف، تجزیه‌شده و خارج از ناتو نگه دارد. پس از درگیری بین دولت گرجستان و جدایی‌طلبان اوستیای جنوبی، نیروهای روسیه کنترل آبخازستان و اوستیای جنوبی را به دست گرفتند. مسکو مقصود خود را اعمال کرده بود. اما ناتو به رغم این هشدار صریح

از سوی روسیه، علناً هرگز از هدف خود برای وارد کردن گرجستان و اوکراین به اتحاد دست نکشید. و توسعه ناتو در آن منطقه به راند سوم رسید: آلبانی و کرواسی در سال 2009.

این را به این واقعیت اضافه کنید که اتحادیه اروپا نیز به سمت شرق حرکت کرده بود. در ماه مه 2008 شورای سیاست خارجی اتحادیه اروپا از طرح «شراکت شرقی»<sup>4</sup> رونمایی کرد، برنامه‌ای برای پرورش دادن و تقویت رفاه و رونق در کشورهایی مانند اوکراین و ادغام آنها در اقتصاد اتحادیه اروپا. جای تعجب نیست که رهبران روسیه این طرح را هم برای منافع کشورشان خصمانه ارزیابی کردند. سرگئی لاوروف، وزیر امور خارجه روسیه در فوریه 2014 درست قبل از کودتا علیه یانکوویچ، اتحادیه اروپا را به تلاش برای ایجاد یک «قلمرو نفوذ» در شرق اروپا متهم کرد. از نظر رهبران روسیه، توسعه اتحادیه اروپا برای توسعه ناتو یک وسیله استتار است.

تلاش‌های غرب برای گسترش ارزش‌های غربی و ترویج دموکراسی در اوکراین و سایر کشورهای پس از فروپاشی شوروی آخرین ابزار غرب برای جدا کردن کی‌یف از مسکو بوده است، طرحی که اغلب نیازمند تأمین مالی از سوی افراد و سازمان‌های طرفدار غرب است. ویکتوریا نولاند، دستیار وزیر امور خارجه ایالات متحده در امور اروپا و اوراسیا، در دسامبر 2013 تخمین زد که ایالات متحده از سال 1991 بیش از 5 میلیارد دلار برای کمک به اوکراین برای دستیابی به «آینده‌ای که شایسته آن است» اختصاص داده است. به عنوان بخشی از این تلاش، دولت ایالات متحده از «موقوفه ملی برای دموکراسی»<sup>5</sup> حمایت مالی کرده است. این بنیاد غیرانتفاعی بیش از 60 پروژه را با هدف ارتقای جامعه مدنی در اوکراین تأمین مالی کرده است و رئیس‌اش، کارل گیرشمن<sup>6</sup> اوکراین را «بزرگترین جایزه» نامیده است. پس از پیروزی یانکوویچ در انتخابات ریاست‌جمهوری اوکراین در فوریه 2010، موقوفه ملی برای دموکراسی تصمیم گرفت اهداف یانکوویچ را تحت‌الشعاع قرار دهد. بنابراین تلاش‌های خود را برای حمایت از مخالفان و تقویت نهادهای دموکراتیک اوکراین افزایش داد.

وقتی رهبران روسیه به مهندسی اجتماعی غرب در اوکراین می‌نگرند، نگران می‌شوند که مبادا هدف بعدی کشور خودشان باشد. در نتیجه چنین ترس‌هایی غیرمستدل و بی‌اساس نیستند. گیرشمن در سپتامبر 2013 در واشینگتن پست نوشت: «انتخاب اوکراین برای پیوستن به اروپا، نابودی ایدئولوژی امپریالیسم روسیه را که پوتین نماینده آن است، تسریع خواهد کرد». وی افزود: «روس‌ها نیز با یک انتخاب روبرو هستند و پوتین ممکن است نه تنها در خارج از کشور، بلکه در خود روسیه در معرض شکست قرار گیرد».

## برقرار کردن یک بحران

بسته‌ی سه‌گانه سیاست‌های غرب (گسترش ناتو، گسترش اتحادیه اروپا و ترویج دموکراسی) به آتشی افزود که شدیداً مترصد شعله‌ور شدن بود. جرقه‌ی این آتش در نوامبر 2013 زده شد: یانکوویچ که در حال مذاکره با اتحادیه اروپا بود یک معامله بزرگ اقتصادی را رد کرد و تصمیم گرفت پیشنهاد متقابل 15 میلیارد دلاری روسیه را بپذیرد. این تصمیم منجر به تظاهرات ضد دولتی در اوکراین شد که ظرف مدت سه ماه به اوج رسید و در اواسط فوریه منجر به کشته‌شدن حدود صد نفر از معترضان شد. فرستادگان امنیتی غرب با عجله به کی‌یف رفتند تا بحران را حل کنند. دولت و مخالفان در 21 فوریه به توافقی دست یافتند که به یانکوویچ اجازه داد تا زمان برگزاری انتخابات جدید در قدرت بماند. اما این توافق بلافاصله از هم پاشید و یانکوویچ روز بعد به روسیه گریخت. **هسته‌ی دولت جدید در کی‌یف طرفدار غرب و ضد-روسیه بود. این هسته شامل چهار عضو بلندپایه بود که هر چهار نفر رسماً نئوفاشیست بودند.** اگرچه گستره‌ی دخالت ایالات متحده هنوز تمام و کمال آشکار نشده است، اما واضح

<sup>4</sup> Eastern Partnership

<sup>5</sup> National Endowment for Democracy

<sup>6</sup> Carl Gershman

است که واشینگتن از کودتا علیه یانکوویچ حمایت کرد. نولاند و جان مک کین، سناتور جمهوری خواه، در تظاهرات ضد-دولتی شرکت کردند و جفری پیات<sup>7</sup>، سفیر ایالات متحده در اوکراین، پس از سرنگونی یانکوویچ اعلام کرد که این روز «روزی برای کتاب‌های تاریخ» است. در همین راستا یک فایل ضبط‌شده‌ی تلفنی نیز فاش شد: نولاند از تغییر رژیم حمایت کرده بود و از آرسنی یاتسنیوک<sup>8</sup>، سیاست‌مدار اوکراینی می‌خواست که در دولت جدید نخست وزیر شود، که او نیز انجام داد. پس نباید جای تعجب باشد که چرا روس‌ها اعتقاد دارند که غرب در برکناری یانکوویچ نقش داشته است.

دیگر برای پوتین زمان اقدام علیه اوکراین و غرب فرارسیده بود. او اندکی پس از 22 فوریه 2014 به نیروهای روسیه دستور داد که کریمه را از اوکراین بگیرند. پوتین بلافاصله کریمه را به روسیه الحاق کرد. این عملیات به لطف هزاران سرباز روس انجام شد که قبلاً در بندر سواستوپول کریمه در یک پایگاه دریایی مستقر بودند. این عملیات خیلی دشوار نبود: 60 درصد جمعیت کریمه را گروه قومی-نژادی روس تشکیل می‌دهند. کسانی که بیشتر آنها خواهان خروج از اوکراین بودند.

پوتین در مرحله بعد فشار زیادی بر دولت جدید در کی‌یف وارد کرد تا آن را از جانبداری از غرب در برابر مسکو منصرف کند. سپس پوتین روشن کرد که اگر در بغل گوش روسیه، اوکراین به یک دژ غربی تبدیل شود، او دولت اوکراین را به عنوان یک عنصر فعال در این امر، ویران خواهد کرد. پوتین برای این منظور، جدایی طلبان روس را در شرق اوکراین، که این کشور را به سمت جنگ داخلی سوق می‌دادند مورد چین حمایت‌هایی قرار داد: مشاوره، تسلیحات و پشتیبانی دیپلماتیک. او ارتش بزرگی را در مرز اوکراین جمع کرد و تهدید کرد که اگر دولت اوکراین شورشیان را سرکوب کند، به اوکراین حمله خواهد کرد. گذشته از این، پوتین به شدت قیمت گاز را [که روسیه به اوکراین می‌فروخت] افزایش داد و خواستار پرداخت مابه‌التفاوت قیمت گاز صادرشده در گذشته نیز شد. پوتین بی‌رحمانه رفتار کرد.

## عارضه‌شناسی

اقدامات پوتین به راحتی قابل درک است. با نگرستن به تاریخ متوجه می‌شویم که فرانسه ناپلئونی، آلمان امپراتوری و آلمان نازی همگی برای رسیدن به روسیه و جنگیدن با این کشور، وسعت عظیمی از زمین‌های هموار را طی کردند، در نتیجه اکنون پوتین اجازه نخواهد داد که غرب این مسیر طولانی را از طریق اوکراین طی کند و به روسیه برسد. اینگونه‌ست که اوکراین برای روسیه درجه‌ی اهمیت استراتژیک بسیار بالایی دارد. پس هیچ یک از رهبران روسیه عضویت اوکراین را در اتحاد ناتو که برای مسکو مرگ‌بار خواهد بود، تحمل نخواهند کرد. در همین راستا آنها تلاش غرب برای انجام این عضویت را نیز محکوم می‌کنند.

موضع مسکو ممکن است مورد پسند واشینگتن نباشد، اما واشینگتن باید منطق پشت آن را درک کند. این ژئوپلیتیک 101<sup>9</sup> است: قدرت‌های بزرگ همیشه نسبت به تهدیدات احتمالی در نزدیکی قلمرو خود حساس هستند. به هر حال، ایالات متحده تحمل نمی‌کند که قدرت‌های بزرگ در دوردست، نیروهای نظامی خود را در هیچ نقطه‌ای از نیمکره غربی مستقر کنند، و حتی در مرزهای خودشان. تصور کنید چین یک اتحاد نظامی چشمگیر ایجاد کند و در تلاش باشد تا کانادا و مکزیک را در آن بگنجانند، حال میزان خشم واشینگتن را اندازه‌گیری کنید. منطق هم به کنار، رهبران روسیه بارها به همتایان غربی خود گفته‌اند که گسترش ناتو به گرجستان و اوکراین را غیرقابل قبول می‌دانند. علاوه بر این، هرگونه تلاش برای برانگیختن این کشورها علیه روسیه را هم تحمل نخواهند کرد (پیامی که جنگ روسیه و گرجستان در سال 2008 به وضوح نشان داد).

<sup>7</sup> Geoffrey Pyatt

<sup>8</sup> Arseniy Yatsenyuk

<sup>9</sup> Geopolitics 101

مقامات ایالات متحده و متحدان اروپایی‌شان معتقدند که آنها تلاش زیادی کردند تا ترس روسیه را کاهش دهند و مسکو باید درک کند که ناتو هیچ طرحی برای روسیه ندارد. اتحاد ناتو مستمراً این موضوع را رد کرده‌است: هدف از گسترش مهار روسیه باشد. علاوه بر این هرگز هم نیروهای نظامی خود را به طور دائم در کشورهای جدیدالورود مستقر نکرده‌است. حتی در سال 2002 یک هیئت را تحت عنوان شورای ناتو-روسیه جهت پرورش همکاری ایجاد کرد. ایالات متحده در سال 2009 برای بیشتر آرام کردن روسیه اعلام کرد که سیستم جدید دفاع موشکی خود را حداقل در ابتدا به جای قلمرو چک یا لهستان، بر روی کشتی‌های جنگی در آب‌های اروپا مستقر خواهد کرد. اما هیچ یک از این اقدامات جواب نداد. روس‌ها به شدت با گسترش ناتو به ویژه در گرجستان و اوکراین مخالف بودند. و این روس‌ها هستند و نه غرب که در نهایت تصمیم می‌گیرند چه چیزی برای آنها تهدید محسوب می‌شود.

چرا غرب و به‌ویژه ایالات متحده درک نکردند که سیاست‌هایشان در رابطه با اوکراین می‌تواند زمینه را برای یک درگیری بزرگ با روسیه فراهم کند؟ برای درک این موضوع باید به اواسط دهه 1990 برگردیم: زمانی که دولت کلینتون شروع به حمایت از توسعه ناتو کرد. کارشناسان، استدلال‌های متنوعی را به نفع و بر علیه توسعه ناتو ارائه کردند، اما در مورد اینکه چه باید کرد اجماع وجود نداشت. اگر در ایالات متحده مهاجران اهل اروپای شرقی و بستگان این مهاجران قویاً از توسعه‌ی ناتو حمایت می‌کردند، تنها به این دلیل بود که آنها می‌خواستند ناتو از کشورهایی مانند مجارستان و لهستان محافظت کند. تنها تعداد کمی از کارشناسانی که دیدگاه واقع‌گرایانه داشتند از این سیاست حمایت کردند زیرا فکر می‌کردند روسیه هنوز باید مهار شود. اما اکثر کارشناسانی که دیدگاه واقع‌گرایانه داشتند با توسعه‌ی ناتو مخالف کردند، زیرا معتقد بودند که یک قدرت بزرگ رو به زوال با جمعیتی سالخورده و با یک اقتصاد تک بُعدی در واقع نیازی به مهار ندارد. گذشته از این، آن‌ها می‌ترسیدند که بزرگ شدن ناتو تنها به مسکو انگیزه‌ای بدهد برای ایجادکردن مشکل در اروپای شرقی. جورج کنان، دیپلمات آمریکایی، این دیدگاه را در مصاحبه‌ای در سال 1998، مدت کوتاهی پس از تصویب دور اول توسعه ناتو توسط مجلس سنای ایالات متحده ابراز کرد. او گفت: «فکر می‌کنم روس‌ها به تدریج واکنش‌های نامطلوبی نشان خواهند داد و این بر سیاست‌های آنها تأثیر خواهد گذاشت». او سپس گفت: «من فکر می‌کنم این یک اشتباه فاجیع است. هیچ دلیلی برای این کار وجود ندارد. چرا که اکنون در آنجا هیچکس دیگری را تهدید نمی‌کند».

اما از سویی دیگر، اکثر لیبرال‌ها از جمله بسیاری از اعضای کلیدی دولت کلینتون، از توسعه ناتو حمایت کردند. آنها معتقد بودند که پایان جنگ سرد اساساً سیاست بین‌الملل را دگرگون کرده‌است و یک نظم جدید و پسا-ملی جایگزین منطق واقع‌گرایانه حاکم بر اروپا شده‌است. همانطور که مادلین آلبرایت وزیر امور خارجه بیان کرد: «ایالات متحده نه تنها «کشوری لازم‌الوجود»<sup>10</sup> است (بدون آمریکا نمی‌شود در دنیا کاری انجام داد)، بلکه یک «رهبر مسلط ایمن»<sup>11</sup> نیز است. در نتیجه بعید است که در مسکو به عنوان یک تهدید تلقی شود».

اساساً هدف طرح پسا-ملی این بود که کل اروپا یک‌دست شود. در واقع ماهیت امر این بود که کل اروپا شبیه به اروپای غربی شود. و از این رو ایالات متحده و متحدانش به دنبال ترویج دموکراسی در کشورهای اروپای شرقی، افزایش وابستگی متقابل اقتصادی در میان آنها و گنجاندن آنها در نهادهای بین‌المللی بودند. لیبرال‌ها در ایالات متحده پس از برنده شدن در این مجادله، به‌منظور متقاعد کردن متحدان اروپایی خود در جهت حمایت از گسترش ناتو، دیگر مشکل‌چندانی نداشتند. به هر حال، با توجه به دستاوردهای گذشته‌ی اتحادیه اروپا، اروپایی‌ها حتی بیش از آمریکایی‌ها به این ایده علاقه داشتند که ژئوپلیتیک دیگر اهمیتی ندارد و یک نظم لیبرال فراگیر می‌تواند صلح را در کل اروپا حفظ کند.

<sup>10</sup> indispensable nation

<sup>11</sup> benign hegemon

بنابراین لیبرال‌ها به طور کامل بر گفتمان امنیت اروپا در دهه اول این قرن تسلط یافتند. درست زمانی که اتحادِ ناتو سیاست درهای باز رشد را اتخاذ کرد، توسعه‌ی ناتو از سوی تعداد کمی از کارشناسان واقع‌گرا با مخالفت روبه‌رو شد. اما اکنون جهان‌بینی لیبرال در میان مقامات ایالات متحده به عنوان یک حکم<sup>۱۲</sup> پذیرفته شده‌است. به عنوان مثال، در ماه مارس 2014، رئیس‌جمهور باراک اوباما در مورد اوکراین سخنرانی کرد که در آن مکرراً در مورد «ایده‌آل‌هایی» صحبت کرد که برانگیزاننده‌ی سیاست غرب هستند. او همچنین درباره این صحبت کرد که چگونه این ایده‌آل‌ها «اغلب توسط یک دیدگاه قدیمی و بیشتر سنتی در باب قدرت، تهدید شده‌اند». پاسخ جان کری، وزیر امور خارجه آمریکا به بحران کریمه، منعکس‌کننده‌ی همین دیدگاه بود: «شما در قرن بیست و یکم با حمله به کشور دیگری به بهانه‌ای کاملاً ساختگی، به شیوه‌ی قرن نوزدهم رفتار نمی‌کنید.»

**در اصل، دو طرف با سناریوهای متفاوت عمل کرده‌اند: پوتین و هموطنانش بر اساس دستورات واقع‌گرایانه دست به تفکر و کنش‌گری می‌زنند، در حالی که هم‌تایان غربی آنها به ایده‌های لیبرالی در مورد سیاست بین‌الملل پایبند بوده‌اند. نتیجه این است که ایالات متحده و متحدانش ناآگاهانه بحران بزرگی را بر سر اوکراین ایجاد کردند.**

### یکدیگر را مقصدانستن

در همان مصاحبه در سال 1998، جرج کنان پیش‌بینی کرد که توسعه ناتو باعث حساسیت روسیه و ایجاد بحران می‌شود، و آخرش هم طرفداران توسعه ناتو خواهند گفت: «ما همیشه به شما می‌گفتیم که روس‌ها چنین هستند». بیشتر مقامات غربی، گویی بر اساس یک قرار از پیش تعیین‌شده سیمای پوتین را مقصد واقعی مخمصه اوکراین معرفی می‌کنند. بر اساس گزارش نیویورک تایمز، در ماه مارس 2014، آنجلا مرکل، صدراعظم آلمان، پوتین را غیرمنطقی دانست و به اوباما گفت که «در دنیای دیگری است». اگرچه پوتین بدون شک «تمایلات مطلقه<sup>۱۳</sup>» دارد، اما هیچ مدرکی این اتهام را تایید نمی‌کند که او از نظر روانی نامتعادل است. برعکس: پوتین یک استراتژیست درجه یک است بدین‌گونه که اگر شخصی او را در سیاست خارجی به چالش کشید باید از آن شخص ترسید و به او احترام گذاشت.

برخی دیگر از تحلیل‌گران هم با نرم‌زبانی و با چهره‌ای حق به جانب چنین ادعا می‌کنند که پوتین از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی متأسف است و اکنون مصمم است با گسترش مرزهای روسیه، اتحاد سابق را احیا کند. بر اساس این تفسیر، پوتین با تصرف کریمه، این قصد را داشته که مظنه بزند تا ببیند آیا زمان فتح اوکراین یا حداقل بخش شرقی آن فرا رسیده است؟ و در نهایت هم تمام کشورهای متعلق به اتحاد سابق را الحاق کند. برای افراد ساکن در این اردوگاه فکری، پوتین نماینده آدولف هیتلر در دنیای نوین است و هر نوع معامله‌ای با او اشتباه مونیخ را تکرار می‌کند. بنابراین ناتو باید عضویت گرجستان و اوکراین را بپذیرد تا روسیه را قبل از تسلط بر همسایگانش و قبل از تهدید اروپای غربی مهار کرده باشد.

چنین استدلالی با یک بررسی دقیق غلط از آب درمی‌آید. اگر پوتین به ایجاد یک روسیه‌ی بزرگ‌تر متعهد بود، تقریباً به‌طور قطع نشانه‌هایی از نیات او تا قبل از 22 فوریه 2014 ظاهر می‌شد. اما عملاً هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد او قبل از این تاریخ، قصد تصرف کریمه و یا حتی هر سرزمین دیگری در اوکراین را داشته است. حتی رهبران غربی که از توسعه ناتو حمایت می‌کردند، از ترس استفاده روسیه از نیروی نظامی این کار را انجام نمی‌دادند. اقدامات پوتین در کریمه آنها را کاملاً غافلگیر کرد و به نظر

<sup>12</sup> dogma

<sup>13</sup> autocratic tendencies

می‌رسد یک واکنش ارتجاعی<sup>۱۴</sup> نسبت به عزل ویکتور یانوکویچ بوده‌است. پوتین حتی بلافاصله پس از عزل یانوکویچ هم گفت با جدایی کریمه مخالف است، درست قبل از اینکه به سرعت نظر خود را تغییر دهد.

علاوه بر این، پوتین حتی اگر بخواهد دست به فتوحات هم بزند، توانایی تسخیر کردن و الحاق کردن اوکراین و یا حتی شرق این کشور را هم ندارد. تقریباً 15 میلیون نفر - یک سوم جمعیت اوکراین - در حد فاصل میان رودخانه‌ی دنیپر (که کشور را به دو نیم تقسیم می‌کند) و مرز روسیه زندگی می‌کنند. اکثریت قاطع این افراد می‌خواهند بخشی از اوکراین باقی بمانند و مطمئناً در برابر اشغال روسیه مقاومت می‌کنند. علاوه بر این، ارتش نه‌چندان جالب روسیه<sup>۱۵</sup> [به لحاظ فنی] هم که نشانه‌های کمی از تبدیل شدن به ورماخت<sup>۱۶</sup> مدرن را نشان می‌دهد، شانس کمی برای آرام کردن کل اوکراین خواهد داشت. گذشته از بحث نظامی، مسکو در موقعیت ضعیفی برای پرداخت هزینه‌های یک اشغال پرهزینه قرار دارد؛ اقتصاد ضعیف آن در مواجهه با تحریم‌های ناشی از فتح احتمالی اوکراین آسیب بسیار زیادی می‌بیند.

با این وجود اگر روسیه از یک ماشین نظامی قدرتمند و یک اقتصاد چشمگیر برخوردار باشد، باز هم احتمالاً با موفقیت قادر به اشغال اوکراین نیست. فقط باید تجربیات شوروی و ایالات متحده در افغانستان، تجربیات ایالات متحده در ویتنام و عراق و تجربه روسیه در چچن را در نظر گرفت تا یادآوری شود که اشغال نظامی معمولاً پایان ناگواری دارد. پوتین مطمئناً می‌داند که تلاش برای تسلیم کردن اوکراین مانند بلعیدن یک جوجه‌تیغی است. واکنش پوتین به رخدادهای اوکراین همیشه تدافعی بوده است، و نه تهاجمی.

## یک راه خروج

با توجه به اینکه همچنان اکثر رهبران غربی انکار می‌کنند که رفتار پوتین ممکن است ناشی از دل‌نگرانی‌های برحق امنیتی باشد، پس جای تعجب نیست که آنها سعی دارند با مضاعف‌سازی سیاست‌های موجودشان [(سیاست‌هایی که متناسب با انکار کردن دل‌مشغولی‌های پوتین است)]، روسیه را برای جلوگیری از تجاوز بیشتر مجازات نیز کنند. اگرچه جان کری گفته‌است که «همه گزینه‌ها روی میز است»، اما نه ایالات متحده و نه متحدانش در ناتو برای دفاع از اوکراین آمادگی استفاده از زور در برابر روسیه را ندارند. غرب در عوض زور، بر تحریم‌های اقتصادی تکیه می‌کند تا روسیه را مجبور به پایان دادن به حمایت خود از شورش در شرق اوکراین کند. در ماه جولای 2014، ایالات متحده و اتحادیه اروپا سومین دور تحریم‌های خود را اعمال کردند که عمدتاً افراد بلندپایه مرتبط با دولت روسیه و برخی از بانک‌ها، شرکت‌های انرژی و شرکت‌های دفاعی برجسته را هدف قرار داد. آنها همچنین تهدید کردند که دور دیگری از تحریم‌های سخت‌تر را با هدف کل بخش‌های اقتصاد روسیه اجرا خواهند کرد.

چنین اقداماتی تأثیر چندانی نخواهد داشت. به هر حال تحریم‌های سخت به احتمال قوی از روی میز خارج می‌شوند. کشورهای اروپای غربی، به ویژه آلمان، از ترس اینکه روسیه ممکن است انتقام بگیرد و آسیب اقتصادی جدی‌ای به اتحادیه اروپا وارد کند، در برابر تحمیل تحریم‌های نفس‌گیر مقاومت می‌کنند. اما حتی اگر ایالات متحده بتواند متحدان خود را متقاعد کند که اقدامات سختگیرانه‌ای اتخاذ کنند، پوتین احتمالاً از عزم خود پا پس نکشد. علاوه بر این، تاریخ هم ثابت کرده‌است که کشورها به منظور حفظ منافع اصلی استراتژیکی خود، توان تحمل مجازات‌های بزرگ را دارا هستند. دلیلی خاصی هم وجود ندارد که فکر کنیم روسیه استثنایی از این قاعده است.

spontaneous reaction<sup>14</sup>  
Russia's mediocre army<sup>15</sup>  
Wehrmacht<sup>16</sup>



رهبران غربی دودستی چسبیده‌اند به همان سیاست‌های تحریک‌زایی که بحران را در وهله اول تسریع کرد. جو بایدن، معاون رئیس‌جمهور ایالات متحده در ماه آوریل با قانون‌گذاران اوکراینی ملاقات کرد و به آنها گفت: «این دومین فرصت برای عمل به وعده اصلی انقلاب نارنجی است». جان برنان، مدیر سازمان سیا، در همان ماه آوریل از کی‌یف دیدن کرد. سفری که به‌گفته کاخ سفید با هدف بهبود همکاری امنیتی با دولت اوکراین انجام شده‌است.

در همین حال، اتحادیه اروپا به پیشبرد «شراکت شرقی» ادامه داد. در ماه مارس 2014، خوزه مانوئل باروسو، رئیس کمیسیون اروپا، اندیشه‌ی اتحادیه اروپا در مورد اوکراین را به‌طور خلاصه اظهار کرد: «ما بدهی داریم، وظیفه همبستگی با اوکراین را بر گردن داریم و تلاش خواهیم کرد تا آنها را تا حد امکان به خودمان نزدیک کنیم». در نتیجه می‌توان یقین کرد که در 27 ژوئن، اتحادیه اروپا و اوکراین توافق‌نامه اقتصادی را امضا کردند. توافق‌نامه‌ای که یانوکوویچ هفت ماه قبل به‌طور سرنوشت‌سازی رد کرده بود. همچنین در همین ماه ژوئن، در نشست وزرای خارجه اعضای ناتو، توافق شد که اتحاد ناتو برای اعضای جدید باز بماند، اگرچه وزرای خارجه از ذکر نام اوکراین خودداری کردند. آندرس فو راسموسن<sup>17</sup>، دبیرکل ناتو اعلام کرد: هیچ کشور ثالثی بر گسترش ناتو حق و تو ندارد. علاوه بر این وزرای خارجه موافقت کردند که از اقدامات مختلف برای بهبود قابلیت‌های نظامی اوکراین در زمینه‌هایی مانند فرماندهی و کنترل، لجستیک و دفاع سایبری حمایت کنند. رهبران روسیه از این اقدام جا خوردند. پاسخ متقابل غرب به بحران اوکراین تنها وضعیت بد را به یک وضعیت بدتر تبدیل کرد.

با این حال، راه حلی برای بحران اوکراین وجود دارد - اگرچه غرب باید به روشی اساسی در مورد این کشور فکر کند. ایالات متحده و متحدانش نه تنها باید طرح خود را برای غربی‌سازی اوکراین کنار بگذارند بلکه باید اوکراین را به یک حائل بی‌طرف بین ناتو و روسیه تبدیل کنند، مشابه موضع اتریش در طول جنگ سرد. رهبران غربی باید بپذیرند که اوکراین آنقدر برای پوتین اهمیت دارد که نمی‌توانند در آنجا از یک رژیم ضد-روسیه حمایت کنند. این بدان معنا نیست که دولت آینده اوکراین باید طرفدار روسیه یا ضد ناتو باشد. بلکه برعکس، هدف باید یک اوکراین مستقل باشد که نه در اردوگاه روسیه و نه در اردوگاه غربی قرار گیرد.

برای دستیابی به این هدف، ایالات متحده و متحدانش باید علناً عضویت گرجستان و اوکراین در ناتو را رد کنند. علاوه بر این باید به تدوین یک طرح نجات اقتصادی برای اوکراین کمک کند که به طور مشترک توسط اتحادیه اروپا، صندوق بین‌المللی پول، روسیه و ایالات متحده تامین مالی شود - پیشنهادی که مسکو باید از آن با توجه به علاقه‌اش به داشتن یک اوکراین مرفه و باثبات در غرب کشور خود استقبال کند. در نتیجه غرب باید به طور قابل توجهی تلاش‌های خود را در جهت «مهندسی اجتماعی» در اوکراین محدود کند. زمان پایان دادن به حمایت غرب از یک انقلاب نارنجی دیگر فرا رسیده‌است. با این وجود، رهبران ایالات متحده و اروپا باید اوکراین را تشویق کنند که به حقوق اقلیت‌ها، به ویژه اقلیت زبانی یعنی روس‌زبانان احترام بگذارد. برخی ممکن است استدلال کنند که تغییر سیاست در قبال اوکراین در این اواخر به اعتبار ایالات متحده در سراسر جهان آسیب جدی وارد می‌کند. بدون شک هزینه‌های خاص خود را در پی خواهد داشت، اما هزینه‌های ادامه‌دادن به یک استراتژی نادرست بسیار سنگین‌تر خواهد بود. علاوه بر این، سایر کشورها احتمالاً به دولتی احترام بگذارند که از اشتباهات خود را می‌پذیرد و از آنها درس می‌گیرد و در نهایت سیاستی را طراحی می‌کند که به طور مؤثر متناسب با مشکل مورد نظر باشد. این گزینه به‌صراحت برای ایالات متحده روی میز است.



همچنین این ادعا شنیده می‌شود که تنها خودِ اوکراین این حق را دارد که تعیین کند با چه کسی می‌خواهد متحد شود و روس‌ها حق ندارند از پیوستن کی‌یف به غرب جلوگیری کنند. این یک راه خطرناک برای اوکراین است. حقیقت غم‌انگیز این است که اغلب وقتی سیاست قدرت‌های بزرگ در جریان است، محدودیت برای کشورهای ضعیف افزایش پیدا می‌کند. به عبارتی حقوق مطلق هر ملتی مانند تعیین سرنوشت، تا زمانی که دولت‌های قدرتمند با آنها وارد نزاع هستند متأسفانه تا حد زیادی بی‌معنا می‌شود. آیا کوبا در دوران جنگ سرد این حق را داشت که با اتحاد جماهیر شوروی اتحاد نظامی برقرار کند؟ مطمئناً ایالات متحده اینطور فکر نمی‌کرد و روس‌ها نیز در مورد پیوستن اوکراین به غرب همین فکر را می‌کنند. به نفع اوکراین است که واقعیات زندگی را درک کند و در برخورد با همسایه‌ی قدرتمندتر خود با دقت قدم بردارد.

با این حال، حتی اگر کسی این تحلیل را رد هم کند، یعنی معتقد باشد که اوکراین حق درخواست برای پیوستن به اتحادیه اروپا و ناتو را دارد، این واقعیت برجای خود باقی است که ایالات متحده و متحدان اروپایی‌اش هم حق دارند این درخواست‌ها را رد کنند. دلیلی وجود ندارد که غرب در صورت تمایل به دنبال کردن یک سیاست خارجی نادرست، مجبور به پذیرش اوکراین شود، به خصوص زمانیکه دفاع از اوکراین برای آنها یک منفعت حیاتی محسوب نمی‌شود. رویاهای افراطی برخی از اوکراینی‌ها ارزش خصومت و نزاع را ندارد، به ویژه برای مردم اوکراین.

برخی از تحلیلگران ممکن است بگویند که ناتو روابط با اوکراین را ضعیف مدیریت می‌کند و روسیه هم دشمنی است که با گذشت زمان قوی‌تر می‌شود و در نتیجه خواهان سیاست فعلی باشند. این دیدگاه آنها به شدت اشتباه است. چراکه روسیه یک قدرت رو به زوال است و با گذشت زمان ضعیف‌تر نیز می‌شود. به علاوه، حتی اگر روسیه یک قدرت رو به رشد هم باشد، پیوستن اوکراین به ناتو باز هم منطقی نیست. دلیلش ساده است: ایالات متحده و متحدان اروپایی‌اش به اوکراین در مقام یک منافع استراتژیک اصلی نگاه نمی‌کنند، زیرا عدم تمایل آنها به استفاده از نیروی نظامی برای کمک به اوکراین امری ثابت شده است. بنابراین، ایجاد یک عضو جدید ناتو که سایر اعضاء قصد دفاع از آن را نداشته باشند، اوج حماقت خواهد بود. ناتو در گذشته گسترش یافته است، زیرا در آن زمان لیبرال‌ها تصور می‌کردند که ناتو هرگز مجبور به رعایت ضمانت‌های امنیتی جدید خود نیست، اما بازی قدرت اخیر روسیه در کریمه نشان می‌دهد که عضویت اوکراین در ناتو می‌تواند روسیه و غرب را در مسیر برخورد بایکدیگر قرار دهد.

پایبندی به سیاست فعلی، روابط غرب با مسکو را در سایر موضوعات هم پیچیده خواهد کرد. ایالات متحده برای خروج تجهیزاتش از افغانستان از طریق خاک روسیه، همینطور برای دستیابی به توافق هسته‌ای با ایران و نیز تثبیت اوضاع در سوریه قطعاً به کمک روسیه نیاز دارد. در واقع، مسکو در گذشته به واشینگتن در هر سه این موضوعات کمک کرده است. در تابستان 2013، این پوتین بود که شاه‌بلوطِ اوپاما را از آتش بیرون کشید و در نتیجه از حمله نظامی ایالات متحده که اوپاما تهدید کرده بود جلوگیری کرد؛ پوتین با یک حرکت سریع روبه جلو باعث شد سوریه موافقت کند سلاح‌های شیمیایی خود را کنار بگذارد. علاوه بر این، روزی فرا می‌رسد که ایالات متحده برای مهار چین به کمک روسیه نیاز خواهد داشت. با این حال، سیاست فعلی ایالات متحده فقط باعث بیشتر نزدیک شدن مسکو و پکن می‌شود.

اکنون ایالات متحده و متحدان اروپایی‌اش در مورد اوکراین با یک انتخاب روبرو هستند. آنها می‌توانند به سیاست فعلی خود ادامه دهند، که خصومت‌ها با روسیه را تشدید می‌کند و اوکراین را در این روند ویران می‌کند - سناریویی که در آن همه بازنده خواهند بود. یا می‌توانند دنده‌ها را عوض کنند و برای ایجاد اوکراینی بهتر اما بی‌طرف تلاش کنند، اوکراینی که روسیه را تهدید نکند و به غرب اجازه دهد تا روابط خود با مسکو را ترمیم کند. با این رویکرد، طرف‌های این ماجرا ضرر نخواهند کرد.

سپتامبر و اکتبر 2014